

"بیان آزادی و دانش"

پرسش هشتم: آیاتی در قرآن وجود دارد، همچون خلقت هفت آسمان (در آیات متعدد مانند آیه ۲۹/بقره، آیه ۱۲/فصلت، آیه ۵/الملک و...) و استراق سمع شیاطین و رانده شدنشان با شهابهای آسمانی (سوره صافات آیات ۷ تا ۱۱) و یا آیه راجع به شیطان زده شدن آدم دیوانه (سوره بقره آیه ۲۷۵) که به عقیده برخی به هیچ وجه با دانشهای امروزی بشر سازگار نیست. از دید پاره ای از صاحب نظران، این گونه آیات از جنس عرضیات قرآند، به این معنا که، به قول آقای سروش، بر سیل همزبانی با فرهنگ عرب باید آنها را تحمل کنیم، یا در تعبیر دیگری از وی، باید با آسانگیری از آنها در گذریم چراکه آنها هیچ مدخلیتی در رسالت پیامبر و پیام بنیادین دین ندارند. تفسیر شما از این دسته آیات چیست؟

پاسخ:

هرگاه پرسش در باره وجود جن و انس را هم بر موارد بالا بیفزائیم، این پرسش بیشترین موردیهای مشخص در باره نسبت قرآن و آورده های عملی عصر حاضر را در بر می گیرد. در آغاز و پیش از ورود به بحث، به نقدی می پردازم که جا دارد:

نقد، روش عقل توجیه گر

۱. دلیل بر عهده مدعی و یا مدعیان است. او و یا آنها هستند که باید بر ادعای «غیر علمی بودن» آیه هائی دلیل بیاورند که این گونه موارد موضوعی آنهاند. اما چرا از مدعی پرسیده نمی شود دلیل شما کدام است؟ زیرا از سوئی، عقل قدرتمدار مدعی انگ زدن را ابراز قدرت می داند و از سوی دیگر، اعتیاد عقلا به مدار کردن قدرت، سبب می شود شنوندگان و یا خوانندگان از مدعی نپرسند آخر دلیل ادعای شما چیست؟
۲. عقل توجیه گر «توجیه» می کند، «خلق» نمی کند. از این رو حکم صادر می کند و آن را بسان یک انگ بر پیشانی قربانی قدرتمداری خود می چسباند. از آن پس، گویی این وظیفه قربانی است که انگ را از پیشانی خود بزاید.
۳. عقل قدرتمدار، مطلوبی را محور و محک سنجش خویش در بررسی و شناخت پدیده ها و روابط می کند. در نتیجه، هرگاه یک پدیده یا رابطه با این محور مطلوب ذهنی، البته به زعم این عقل، نخواند، حکم بر مردود بودنش صادر می کند. غافل از این که این قیاس صوری است، زیرا سبب می شود عقل توجیه گر، واقعیتی بس آشکار را نبیند و آن اینکه خود در بند است.
۴. این چنین عقلی ظاهراً نمی بیند که هفت آسمان و... را خلاف علم دانستن، ضد علم و سخنی متناقض است، از جمله به این دلایل؛
۴-۱ ضد علم است. زیرا هنگامی که «نظر»های رایج کنونی را محک صدق و کذب گزاره های قرآن شمرده و به استناد آنها، این شمار از آیه های قرآن را «غیر علمی» می خواند، معنایش بستن راه بر رشد علمی است. زیرا نظری که هنوز علم یقین نگشته، علم قطعی انگاشتن است. مرگ آوریها و ویرانگریهای بزرگی که در قرن بیستم بنام «علم قطعی» (چه به نام پیروی از ایدئولوژی علمی یا بنام فلسفه علمی و...) روی داده اند و این دعوی که گویا رشد، مسائلی را که ایجاد می کند، خود حل می کند(۱)، حاصل چنین پندار ضد علمی هستند.
- ۴-۲ دوران تضاد دین و دانش، دورانی است که در غرب دارد به سر می رسد. طرفه این که با وجود تفسیر جدید از تورات و انجیل برای سازگار کردنش با «کیهان شناسی علمی»، گرایشی دینی بر اینست که دلیلی وجود ندارد «نظر علمی» که قطعیت ندارد، به لحاظ صحت، بر نصوص عهدین غلبه داشته باشد (۲). بنا بر این،
۴-۳ این روش، ویرانگر خود علم است زیرا بی طرفی را از آن می ستاند. وقتی کسی نظریه ای را بخشی از «اندیشه راهنما» می کند که بکار نفی و اثبات این یا آن نص قرآن و یا کتاب دینی دیگری می رود، در واقع از پیش اعلام کرده است هدفش چیست. این شیوه ثنویت تک محوری است که در آن، علم (در اینجا) محور فعال و دین محور فعل پذیر می شود. این شیوه، ویرانگر علم و دین هر دو است.
- ۴-۴ علم بسته به اینکه در چه بیانی (گفتمانی) تجلی کند ویژگی هایی دارد. رابطه هر دو بیان آزادی و قدرت با علم در جدول زیر به اختصار آمده است:

بیان آزادی؛ موازنه عدمی اصل راهنماست و سازگار است با؛	بیان قدرت؛ ثنویت در آن اصل راهنماست و سازگارست با؛
استقلال علم	تابعیت علم از توقعات قدرت
بی طرفی علم	عدم بی طرفی
بی نیازی نظر علمی در کاربرد زور	نیازمندی نظر عملی به کاربرد زور
کاربرد علم در خشونت زدائی	کاربرد علم در خشونت گستری
خالی بودن نظر علمی از تناقض	پر بودن نظر علمی از تناقض
نقد و تجربه پذیری علم	نقد و تجربه ناپذیری علم
شقاقت علم	کدورت علم
آزادی جریان علم و انتشار آن	عدم آزادی جریان و انتشار علم
قرار داشتن دلیل در نظر علمی	قرار نداشتن دلیل در نظر علمی
خالی بودن علم از مجاز	همراه بودن علم با مجاز
بکار نبردن نظر علمی که به ضرورت با ظن همراه است	بکار بردن نظر علمی که به ضرورت با ظن همراه است در تصدیق و تکذیب
علم بمنابۀ شناخت واقعیت آن سان که هست	علم بمنابۀ شناخت واقعیت آن سان که قدرت می خواهد
نامحدود بودن قلمرو علم	محدود بودن آن به حدود بیان قدرت حاکم
نقش نیافتن علم در خرافه گرایی	نقش یافتن علم در خرافه گرایی
علم به مثابه مجموعه دانایی	علم منشعب در رشته ها
علم مجموعه خالی از تبعیض و بکار نرفتن علم در توجیه تبعیض ها	علم گرفتار تبعیض میان رشته هایش و وسیله توجیه تبعیضها
نسبیت علم	قطعی و مطلق انگاری علم
کار برد علم در جریان آزاد اندیشه ها	کاربرد علم در سانسورها
کاربرد علم در بر آوردن نیازهای انسان	کار برد علم در بر آوردن نیازهای قدرت
هدف علم علم است (= با شناخت واقعیت آن سان که هست)	هدف علم را قدرت معین می کند
کار برد علم در رهائی انسان از ندرت	علم عامل تشدید ندرت و اسپرتو شدن انسان در بند ندرت
کاربرد علم در استقلال و آزادی انسان	کاربرد آن بمنابۀ مؤلفه قدرت در برده قدرت کردن انسان
کار برد علم در بر خورداری انسان از حقوق خود	کاربرد علم در تسلط مصلحت قدرت بر حقوق انسان
کاربرد علم خالی از مجاز در بیان آزادی	کاربرد علم آمیخته با مجاز با بیان قدرت

این جدول مقایسه در خور کامل شدن است. با این وجود، واقعیت هائی را آشکار می کند که در پرده غفلت مانده اند:

۱. قرآن در برگزیده دانشهائی که انسانها خود می باید بچوبند، نیست، بلکه اصول راهنما و رهنمودهایش انسان را در فرایند دانشجویی از محدود کننده ها رها می کند. قرآن مسابقه در دانش پژوهی را ارزش می کند (۳) و رهنمودهایش با هر ۲۵ مورد سازگاری بیان آزادی با علم می خوانند. با تأکید، از انسان می خواهد که از رفتن به راه دانش باز نایستد (۴)
۲. هر انسانی، به هنگام پرداختن به کار علمی از اصل راهنمائی پیروی می کند. این امر دیگر امروزه بر هیچ فیلسوف علمی پوشیده نیست که هر رشته علمی دارای نظام باورهای خاص خود است. حال اگر این نظام باورها از اصل ثنویت پیروی کند، دستاورد علمی او نیز با این اصل راهنما سازگاری می جوید. از این رو، دست آورد علمی ویژگیهائی را می یابد که با بیان آزادی سازگار نمی شود. بسا با بیانهای قدرت رقیب نیز سازگار نمی شود. برای مثال، زمین ثابت است و خورشید و ستارگان بگرد آن می چرخند، با فلسفه ارسطویی سازگاری داشت. کلیسا نیز وقتی فلسفه و منطق ارسطویی را پذیرفت، قائل به ثابت بودن زمین گشت. از این رو، زمین سیار است و بگرد خورشید می چرخد، به هنگام اظهار، با بیان کلیسا سازگاری نجست. کلیسا با محکوم کردن اهل دانش (گالیله و دیگران) مانع از رشد علمی می گشت. به هنگام رنسانس، چون بنا بر آزادی از استبداد کلیسا بود، علم تا حدودی صفت بی طرف و نسبی را پیدا کرد. بدین قرار، رشد علمی نسبت معکوس پیدا می کند با بیان قدرت راهنمای انسان. باز بهمان نتیجه می رسیم: بکار بردن علم بر اصل ثنویت تک محوری، تخریب علم و جلوگیری از رشد آنست.
۳. در بیان آزادی، علم ویژگیهای خود را می یابد و با این ویژگیها، تن به بکار رفتن در بیان قدرت نمی دهد. زیرا برای آتکه مؤلفه قدرت بگردد، نخست می باید با مجاز بیامیزد (نظریه) و صفت نسبی و... را هم از دست بدهد. بنا بر این، اگر، برای مثال، نظریه ای به نام دیالکتیک علم قطعی شمرده نمی شد، ممکن نبود دانش جامعه شناسی و اقتصاد و سیاست بکار ساختن ایدئولوژی مارکسیستی آید. و...
۴. علم تا وقتی مؤلفه قدرت نگشته و در بیان قدرت بکار نرفته است، چماق نمی شود و در کارخانه «انگ» سازی هم بکار بردنی نیست. چنانکه تا وقتی در بیان قدرتی که پوزیتیویسم است، بکار نرفت، توجیه گر این حکم بی دلیل که «معرفت دینی از معرفت علمی پیروی می کند» نیز نشد، و یا تا وقتی در بیان قدرتی بکار نرفت که مارکسیسم - لنینیسم شد، بکار توجیه دین ستیزی نیز نیامد، و یا...

معرفت دینی از معرفت علمی پیروی می کند یا معرفت علمی از معرفت دینی؟

۱. همانگونه که در جدول مقایسه ای بالا ذکر شده است، دین وقتی بیان آزادی است، اصل راهنمای آن، موازنه عدمی است که رعایت آن، به علم و کاربردهای آن دست کم ۲۵ ویژگی را می بخشد. آیا علم به موازنه عدمی می رسد؟ هرگاه علم از مجاز خالی و از بند قدرت آزاد شود، در روندی استعلایی به اصل راهنمایی که آن را از هر محدودکننده ای رها می کند، خواهد رسید(۵). اما تا آن وقت، دین بمثابة بیان آزادی-و تأکید می کند به متابه بیان آزادی- است که علم را از این اصل برخوردار می کند.

۲. کار علم، وقتی از توقعات قدرت پیروی نمی کند، تشخیص واقعیت است همان سان که هست. ارزش گذاری کار علم نیست. هرگاه علم به کار تعیین ارزشها شود و سامانه ای از آنها ارائه کند، یعنی حلال و حرام معین کند، خود دین می شود. به محض دین شدن (= ایدئولوژی)، ناگزیر می باید صفت قطعی و مطلق پیدا کند. از آنجا که قلمرو معنوی در بیرون از دسترس علمی از این نوع می ماند، مادی گرا می شود. علم در این سیر مادی گرایانه خویش منکر بعد معنوی انسان و نیز حقوق ذاتی او می گردد. چنانکه نازیسم و استالینیزم و دیگر انواع فرعونیت ها چنین کردند. افزون بر این، به تریبی که توضیح داده شد، علم ضد خود می شود. زیرا اگر بخواهد تن به نقد و رشد بدهد، صفت «قطعی» را از دست می دهد و ایدئولوژی متکی به خود را از بام اعتبار فرو می افکند. در سالهای پایانی قرن بیستم، ایدئولوژی ها این سان گرفتار داس مرگ شدند.

بدین قرار، علم تا آنجا که نظریه است، یعنی آمیخته با ظن و مجاز است، قلمرو آن با دین متفاوت است. بر اصل موازنه عدمی، دین نمی باید مزاحم رشد علمی باشد و یا نمی تواند نتایج دستاورهای علمی را تحمل نکند. در عوض، علم وقتی از ظن و مجاز خالی است، بکار جلوگیری از برگرداندن دین از بیان آزادی به بیان قدرت می آید. هرکس در نقش خرافه ها در بیگانه کردن دین در بیان قدرت تأمل کند، نیک در می یابد چرا خمیرمایه تمامی بیانهای قدرت، علم آمیخته با ظن و مجاز است.

۳. کار علم، انکار نیست. نشانند بر «بقعه امکان» است (به قول ابن سینا). انکار وجود، کار «اندیشه راهنما» است. چنانکه انکار روح، کار پوزیتیویسم، بمثابة اندیشه راهنما است (برای مثال، قول فرانسویس بیکن که می گفت تا چیزی زیر چاقوی جراحی من قرار نگیرد، وجود ندارد). سه قرن تأخیر، بهائی است که علم بابت این انکار پرداخت(۶).

بدین قرار، بنا بر علم، جن و انس و... را می باید در بقعه امکان نهاد. زیرا آفریده هائی که ما نمی توانیم ببینیم بسیارند. چنانکه در یونان باستان، عناصر را ۴ تا، یعنی آب و خاک و هوا و آتش، همان ها که به چشم می آیند، می دانستند. هرگاه علم می خواست بدانچه آدمی می بیند، بسنده کند، عناصر به شناخت نمی آمدند. و یا این طور گمان می رفت که بدن خود بیمار می شود. زیرا موجودهای ذره بینی را نمی دیدند و نمی شناختند. با آنکه امام صادق (ع) خاطر نشان کرد که موجودهائی عامل بیماری می شوند که به چشم نمی آیند (۷) ولی قرنهای گذشت تا میکروب کشف شد. دیرتر به آیه هائی که در آنها از پدیده هائی سخن به میان است که به چشم ما نمی آیند، باز می گردم.

۴. ویژگیهای هر پدیده می باید در خود آن باشند. هرگاه جز این باشد، این اندیشه راهنما است که برای واقعیت، ویژگی می تراشد. چنانکه حکم بر وجود تضاد در ذات هر پدیده و الکترونها با بار منفی و پروتونها با بار مثبت را ضد یکدیگر، و تضادشان را تضاد درونی و ذاتی اتم خواندن، مصداق پیروی معرفت علمی از معرفت «مرامی» است.

بدین سان، دین اگر بیان آزادی باشد، نمی باید به واقعیتها ویژگی هائی را تحمیل کند که در آنها نیستند. و نیز نباید شامل تصدیق و تکذیب هائی باشد که مانع بی بردن علم به ویژگیهای درونی خود پدیده ها موضوع شناخت شوند.

باوجود این، اهل دانش، برای آسان کردن شناخت و دسترسی به دانسته ها، یک رشته دسته بندی ها انجام می دهند. این دسته بندی های ذهنی قابل کم و زیاد شدن اند. برای مثال، ماده هائی که کیهان و هر آنچه در آنست از ترکیب آنها هستند، به ۵ یا ۷ ماده دسته بندی شده اند(۸). این دسته بندی برآمده از ویژگی های ماده ها است. اما تعدد آسمانها را به اعتبارهای گوناگونی می توان کم و یا زیاد کرد. برای مثال، هرگاه فاصله زمانی (مدت لازم برای رسیدن نور از ستاره ای به زمین) را ملاک گیرد، از ثابته ها تا میلیون سال و از میلیون سال تا ... سال، می توانند بکار دسته بندی آسمانها برونند. بنا بر این، آفرینش هفت آسمان را غیر علمی خواندن، به این اعتبار نیز غیر علمی است. بخصوص که در باره ساخت کیهان، هنوز علم به جایی نرسیده است (۹). به این موضوع نیز باز می پردازم.

۵. کار برد علم را خود علم معین نمی کند، اندیشه راهنما معین می کند. برای مثال، اورانیوم و خواص آن را علم شناسائی می کند. اما کاربرد آن را در ساختن و بکار بردن بمب اتمی، اندیشه راهنما معین می کند. هرگاه این اندیشه بیان آزادی باشد تولید و بکار بردن بمب اتمی را روا نمی بیند. حال آنکه بیانهای قدرت گوناگون تولید و بکار بردن آن را تجویز کرده اند. و باز، بکار بردن دانشهای زیست شناسی و میکروب شناسی و ژنتیک و... در تولید بمب میکروبی و بیولوژیک و «شبه سازی»... کار اندیشه راهنماست و این او است که با آن موافقت و یا مخالفت می کند.

بدین قرار، علم در کاربردهای خود از معرفت دینی و مرامی پیروی می کند. از این دیدگاه که بنگری، «پیروی معرفت دینی از معرفت علمی» را ادعائی نادرست و بس خطرناک می یابی. چرا که عقلاهی آدمیان را می فریبد تا بدانجا که باور می کنند علم کاربرد خود را معین می کند یا اینکه گفته می شود علم، اندیشه راهنمای آنها را تابع خود می کند، و علم چنین می کند و چنان... حال آنکه اگر از رابطه علم و دین و مرام آگاه می شدند، به اهمیت اندیشه راهنما بیشتر توجه را می کردند و گرفتار استبداد مطلقه سرمایه سالاری و سالاریهای دیگر همه مرگ آور و ویرانگر، نمی شدند.

۶. فوکو، بجا خاطر نشان می کند که سطح دانش حکومت کنندگان می باید از سطح دانش حکومت شوندگان (۱۰) بالاتر باشد. زیرا اگر سطح دانش حکومت شوندگان بالاتر از سطح دانش حکومت کنندگان شود، حاکمان حاکمیت خود را از دست می دهند. به جهان امروز که بنگریم می بینیم این قاعده، در همه جا، صدق می کند. اما حکومت کنندگان از چه راه می توانند سطح دانش حکومت شوندگان را پائین نگاه دارند؟ این پرسش وقتی در برابر عقل آزاد نهاده شود آدمی را از واقعیتی مهم آگاه می کند: دین یا مرام راهنماست که هم هدف علم، و هم حد رشد آن را، معین می کند. استبدادها ضد

رشد و مروج دین یا مرامی هستند که سطح دانش جامعه را پائین نگاه ندارد. یادآوری نقش دو استبداد دینی و سیاسی در ممانعت از توسعه دانش و فن در ایران، از عصر صفوی بدین سو، در خاطره جمعی ما ایرانیان گویای همین حقیقت است.

۷. محدود کردن رشد علمی به حدودی که اندیشه راهنمای حاکم معین می کند، فاجعه علمی همه دورانهای تاریخی، از جمله، دوران رشد علمی و فنی است. اثر تبعیض نژادی در رشد علمی در غرب، اثر ایدئولوژیها بر محدود کردن قلمرو علم و فن به حدود مرام حاکم، اثر دین بر محدود کردن قلمرو علم، اموری نیستند که در گذشته واقع شده باشند. این صورتهای ممکن است تغییر کرده باشند اما تاریخ علم در همین دوران جدید نشان می دهد علم در قلمرو خود، از معرفتهای دینی و مرامی حاکم که انواع بیانههای قدرت هستند پیروی کرده است:

۸. در غرب، سرمایه سالاری نیاز به نخبه سالاری دارد و دستگاه دانشگاهی در کیفی ترین بخشهایش، کارش آموزش نخبه ها و پروراندن آنها است. رشد سریع علمی و دست نیافتن غیر نخبه ها به دانش، که اکثریت بزرگ (۸۰ درصد و بیشتر) را تشکیل می دهند، سطح دانش جامعه ها را پائین نگاه می دارد. اما توجه گر مشروعیت حاکمیت نخبه ها، دین و دیگر اندیشه های راهنمایند.

بدین قرار، تنها وقتی اندیشه راهنما، بیان آزادی است، علم خود هدف خود را معین می کند و مانع ها از پیش پای رشد آن برداشته می شوند. به سخن دیگر، معرفت علمی هم در هدف و هم از جهت محدود شدن یا نشدن، از معرفت دینی پیروی می کند. و

۹. علم در انتشار خود نیز از معرفت دینی یا مرامی پیروی می کند؛ نخبه گرایی کور در ایران و بسیاری از کشورهای دیگر سبب شد که دانش اندوزی هم تابع حکم «عوام» و «خواص» و «اهل» و «نااهل» گردد و بدین شکل، خواص حاکم، «عوام» را در خور آموزش ندانند و سفارش اکید شده و می شود که اهل دانش، دانش خود را از «نااهلان» پنهان کنند. با آنکه دین، «طلب علم را فریضه هر زن و مرد مسلمان» می شناسد، سواد آموختن به زنان را سبب انحراف آنها می دانستند و در میان مردان، تنها نخبه ها را شایسته آموختن علم می شمردند. در دورانی طولانی از تاریخ، علم خاص قشرهای اجتماعی مسلط بود. در ایران امروز، به میزانی که اندیشه راهنما تحول می کند و به سمت بیان آزادی تحول می کند، موانع انتشار دانش در سطح جامعه برداشته می شود. مبارزه با دینی که در بیان قدرت ناچیز شده و توجه گر ولایت مطلقه استبدادیان گشته است، می تواند در سرزمین ما موفق شود زیرا دین بمثابة بیان آزادی در ابعاد گوناگون آن، بیش از سه دهه است که به ایرانیان و ایرانیان پیشنهاد می شود. هم اکنون، ولایت مطلقه فقیه بر سر راه تحصیل دانش و فنی که آزادی بخش است هفت خوان ایجاد کرده است. افت تحصیلی در مدارس و دانشگاه های ایران یکی از خوانها است.

در سطح جهانی نیز جلوگیری از انتشار دانش و فن و اهمیتی که جاسوسی علمی و فنی پیدا کرده است، اقوی دلیل بر این است که انتشار علم همچنان تابعی از معرفت دینی و یا مرامی است. بر کسی پوشیده نیست که هرگاه دانش و فن آزادانه انتشار یافته و در دسترس همگان قرار گیرند و نیروهای محرکه نیز در رشد بکار افتند، بی سواد، بیکاری، گرسنگی و بسیاری از بیماریها از میان بر می خیزند. مدیران جامعه ها، همه، از این واقعیت آگاهند. اما چرا بر شدت جلوگیری از انتشار علم و فن و جریان یافتن نیروهای محرکه در رشد، می افزایند؟ زیرا، در روابط قدرت، موقعیت مسلط دارند و می خواهند این موقعیت را حفظ کنند. هر اندازه بر ترسانان افزوده شود، بر شدت سانسورها می افزایند.

جهان امروز به بیان آزادی نیاز دارد تا که رابطه های آزاد جای رابطه های قوا را بگیرند و دانش و فن و دیگر نیروهای محرکه، جهانی آباد و آزاد پدید آورند.

۱۰. وقتی اندیشه راهنما، بیان آزادی است، هر دانشی نه تنها باردار آگاهی های خاص در یک موضوع است بلکه همزمان حاوی دانشهای دیگر است. در عوض، در بیان یا بیانههای قدرتی که ترجمان کم و کیف روابط قوا و اندازه باز یا بسته بودن نظامی اجتماعی اند، هر دانشی می تواند بار دار «نظریه» هائی بگردد که ظن و مجاز، بخش عمده آن را تشکیل می دهند. بر انواع نظریه ها که به خصوص در قرن بیستم پدید آمدند می باید فراوان خرافه ها را افزود که زاد و ولد کرده اند و می کنند.

در همین قرن، بسیاری از دانشها به دنیا نیامده مردند و تجزیه علم به رشته ها و گسستن رشته پیوند دانشها با یکدیگر، هم رشد علمی و فنی را کند کرد، هم کار برد دانشها و فنون را در اختیار انحصاری سرمایه سالاری و سالاریهای همزادش نهاد و هم از زاد و ولد دانشها و فنونی که بکار آزاد شدن انسان می آیند، پیشگیری کرد.

زمانی رسید که اهل دانش متوجه زیان گسست پیوند دانشها به یکدیگر شدند و بر آن شدند دانشهای مختلف را به یکدیگر پیوند دهند تا که دانشها یکدیگر را ایجاد کنند و باردار دانشهای جدید بگردند. این معرفت (دانش میان رشته ای)، پس از جنبش ماه مه در فرانسه و کشورهای دیگر پیدا شد. نارسائی دانشهای اجتماعی سبب شد نارسائی اندیشه های راهنما عیان گردند. به اندازه ای که معرفتهای مرامی تحول کردند، میان دانشهای مختلف ارتباط برقرار شد. افزون بر این، نقض دیگری نیز هویدا گشت. به این معنا که دانشهای اجتماعی (جامعه شناسی و اقتصاد و...) از دانشهای طبیعی (فیزیک و شیمی و...) پیروی کردند. داروینیسیم اجتماعی و ایدئولوژیهای «علمی» فرآورده های این پیروی هستند. علوم اجتماعی اما زمانی بر آن شدند استقلال بجویند. ولی مشکل حل نشد. آنگاه به این فکر افتادند که چون دانشها به یکدیگر نیازمندند، پس می باید به یکدیگر ببیوندند و مجموعه تشکیل دهند. اما مجموعه ای خالی از ظن و مجاز که بکار این و آن بیان قدرت نیاید، خود نیازمند بیان آزادی است.

۱۱. این حکم ظنی که «مسائلی که در یک مرحله از رشد پدید می آیند، در مرحله بعدی آن، از طریق خود رشد حل می شوند» (۱۱) ره آورد علم نیست. یک پیش بینی است که علم بکار رفته در آن ناچیز است اما ظن و مجاز بکار رفته در آن، نزدیک به تمام محتوای حکم را تشکیل می دهد. بیان قدرتی است که می گوشت در انسان مضطرب و بسا ناامید، نسبت به آینده، امید پدید آورد و از اضطراب بیرونش آورد. اندیشه راهنمایی است هموزن مجاز. چرا که صادر کننده را از این واقعیت غافل کرده است که مسئله ساز، مسئله حل نمی کند. به این دلیل است که مسائل ایجاد شده در دوره های پیشین، در دوران صنعتی حل نشدند. چرا؟ پاسخ دشوار نیست؛ زیرا مسئله ها فرآورده های بیان یا بیانههای قدرت هستند که آنها نیز ترجمان روابط قوا در جامعه هابند. تغییر هماهنگ، هم در سطح نظامهای اجتماعی و هم در سطح نظامهای اندیشه و یا اندیشه های راهنما، لازم است تا در جوامع انسانی رابطه های آزاد بیشتر و رابطه های قوا کمتر و استفاده از علم و فن در تخریب کمتر و در ترمیم ویرانی ها و رشد بیشتر شود.

بدین قرار، بدون حضور قدرت، میان معرفت علمی و معرفت دینی یا مرامی رابطه ای برقرار می شود که بدان، در جریان رشد، نه تنها مسئله ها پدید نمی آیند و بر یکدیگر افزوده نمی شوند و بحران از پی بحران ایجاد نمی شود، بلکه با گذشت زمان، مسئله های ایجاد شده در دوران قدرتمداری نیز راه حل می جویند. زیرا؛

۱۱- ظن و مجاز زدائی از علم، استفاده از آن را به مثابه مؤلفه قدرت، نا ممکن می کند. از آن پس، علم و فن در مسئله سازی بی نقش می شوند. برای مثال، علم، زیانهای مصرف مواد مخدر را شناسائی کرده است. با وجود این، مصرف این مواد در حال افزایش است. عوامل افزایش مصرف این مواد بسیارند، یکی از آنها، این مجاز است که علم می تواند زیانی را که به خاطر مصرف این مواد به انسان وارد می شود جبران کند. آیا علم خود از خویشتن چنین اسطوره ای از توانائی و بلکه توانائی مطلق می سازد؟ نه. بیان قدرت است که این اسطوره را می سازد. چرا؟ زیرا این اسطوره بکار سرمایه سالاری و انواع سالاریهای همزاد و همراهش (صنایع مخدرها) می آید.

بنابراین، علمی که زیانهای مصرف مواد مخدر را شناسائی می کند، بکار ساختن این اسطوره که گویا خود توانا به جبران زیانهاست، نمی آید. اما علم مانع از مصرف مواد مخدر نیز نمی شود. چرا؟ زیرا نه با علم، بلکه با اسطوره علم، باور راهنمایی ساخته شده است که به مصرف کننده این اطمینان مجازی را می دهد که تکران مسئله ای که برای تن و روان خود می سازد نباشد. زیرا علم آن را حل می کند! آیا اسطوره سازی از علم بدون اینکه معرفت علمی تابع معرفت دینی، یا هر نظام باور دیگر- به مثابه بیان قدرت- در آید، میسر است؟ آیا پوزیتویستی این پرسش را از خود کرده اند؟ نه. زیرا اگر این پرسش را از خود می کردند، در می یافتند که مجاز را جانشین علم می کنند و با آن اسطوره می سازند و با این اسطوره، به قدرتمدارها امکان می دهند بیان قدرتی را بسازند که مقاومت انسان در برابر قدرت را به حداقل برساند و همانطور که می بینیم، انسان را در برابر قدرت، تنها و بی باور و تسلیم بگرداند.

۱۱- ۲- بدین سان، علم خالی از ظن و مجاز، برای این که بکار تندرستی تن و آزادی عقل آدمی آید، می باید در بطن بیان آزادی جای گیرد. و چون در بیان آزادی جای گرفت، مانع از آن می شود که قدرتمدارها دین را در بیان قدرت از خود بیگانه کنند. بنا بر این، در همان حال که بیان آزادی استقلال علم را بدو باز می گرداند، علم به میزانی که پیش می رود، بکار بردن بیان آزادی را در زندگانی روزانه آسان می کند. و از آنجا که به یمن موازنه عدمی، ادبی علم را از ظن و مجاز تمیز می دهد، اندیشه راهنما و علم بکار یکدیگر می آیند و یکدیگر را ایجاب می کنند. انسانها وقتی در این راست راه شدند، معرفت علمی (معرفت خالی از مجاز و ظن) به معرفت دینی می رسد و بیان آزادی راهنمای انسان در راست راه رشد در آزادی می شود.

۱۰. حکم به پیروی معرفت دینی از معرفت علمی و به عکس، خطای بزرگی است که عقل توجیه گر با غفلت از یک امر مهم مرتکب می شود؛ غفلت از اینکه دلیل علم در خود آنست. توضیح این که نمی توان نظری را علمی خواند به این دلیل که قرآن می گوید و با این و آن فیلسوف می گویند و با این و آن دانشمند می گویند. دلیل درستی هر رهنمود دین نیز می باید در خود همان رهنمود باشد. به این دلیل که فلان مقام دینی این و آن رهنمود را داده اند و یا می دهند، رهنمود حق نمی شود و ارزش پیدا نمی کند. برای مثال، قرآن می فرماید: در دین اکراه نیست. پس هر رهنمود قرآنی را که تجربه کنی می باید تجربه گر را از اکراه رها کند. و برای این که رهنمود خشونت زدائی کند، معنای واقعی آن می باید ناقض اصل لا اکراه نباشد. بدیهی است تجربه به تجربه گر می آموزد (=روند علمی) که رهنمودهای خشونت زدا کدامها هستند. اما آیا علمی که تجربه گر در این فرایند تجربه گری اش پیدا می کند، به این معناست که پس معرفت دینی از معرفت علمی پیروی می کند؟ عقلهای توجیه گری که منطق صوری را روش می کند، به این پرسش پاسخ آری می دهند.

راستی اینست که رهنمودهای خشونت زدایی در قرآن آمده اند و دلیل آنها نیز در خود آنهاست. علمی هم که در رهنمودها ابراز می شود، در بطن بیان راهنما قرار دارد. در بیرون از بیان راهنما، علم می تواند بر آدمی معلوم کند اکراه چیست. اما آیا پاسخ به این پرسش را که کاربرد خشونت خوب است و یا خوب نیست، را نیز علمی تشخیص می دهد که کارش شناخت است؟ نه. پس تکلیف رابطه معرفت دینی با معرفت علمی چه می شود؟ تکلیف را آزادی یا قدرت معین می کنند. توضیح این که هرگاه دین بیان آزادی باشد، علم روش و فنون خشونت زدائی را می یابد (معرفت علمی از معرفت دینی پیروی می کند) و اگر دین بیان قدرت باشد، علم روش و فنون خشونت را می جوید و در اختیار می نهد. در هر دو حال، معرفت علمی از معرفت دینی یا مرامی پیروی می کند.

با اینهمه، پرسش مهمی محل پیدا می کند: معرفت بر آزادی و حقوق انسان علم است یا نیست؟ اگر علم نیست پس چیست و اگر علم هست، دوگانگی معرفت دینی و معرفت علمی از چه رو است؟ غفلت بزرگ دیگر عقل توجیه گر غفلتش از فطری بودن آزادی و حقوق است. عقل آزاد می پرسد: تشخیص این که آزادی و حقوق انسان ذاتی او هستند با علم هست یا نیست؟ با علم دین علم. هرگاه علم «بی طرف» به این تشخیص برسد که آزادی و حقوق، ذاتی حیات انسانند، در این جا می توان گفت معرفت علمی به معرفت دینی رسیده است. در حقیقت دو معرفت یکی می شوند. اما هنوز ارزشمند شناختن یا نشناختن با دین است.

اما صورت دیگر این موضوع نیز مهم است؛ هرگاه معرفت دینی قائل به آزادی و حقوق ذاتی انسان نباشد و علم قطعی بر ذاتی بودن آزادی و حقوق پیدا شود، معرفت علمی ناقض معرفت دینی می شود. و بالاخره اگر معرفت دینی آزادی و حقوق را ذاتی انسان بشناسد و علم قطعی بر آزاد و حقوقمند نبودن انسان حاصل شود، باز معرفت علمی ناقض معرفت دینی می شود. آیا معرفت علمی جانشین معرفت دینی می شود؟ این پرسش ما را باز می گرداند به وجود دلیل در خود معرفت دینی و نیز در خود معرفت علمی. اما آیا ممکن است که دلیل معرفت دینی در خود آن باشد و دلیل معرفت علمی نیز در خود آن باشد و یکی ناقض دیگری بگردد؟ نه. وجود دلیل در خود معرفت، موجب توحید دو معرفت می شود. به سخن دیگر، اگر تناقض بوجود آمد، یکی از دو معرفت، هم وزن ظن و مجاز است. بنا بر این، هر یک از دو معرفت که دلیل در خود آنها باشد دیگری را که دلیلش در خودش نیست را نقض و از اعتبار می اندازد و دیر یا زود جانشین آن می شود.

دلیل هر تصدیق و تکذیب قرآن می باید در خود آن باشد:

بدین گونه، هر آیه نه تنها نمی باید معنی ای داشته باشد که میان آن و آیه ای و یا آیه های دیگری اختلاف - چه رسد به تناقض - پدید آورد، بلکه می باید با اصول راهنمای قرآن سازگار باشد و دلیل و رهبری (تعیین ارزش) نیز می باید در آیه باشد. افزون بر این، امر واقع یا امور واقع که در آیه مستند حکم می شود یا می شوند، نیز، امر یا امور واقع مستمر باشد و یا باشند و کلمه ها همان معنی را باید داشته باشند که بطور مستمر داشته اند. زمین و آسمان دو پدیده مستمرند و اگر در زمان پیامبر (ص)، زمین، همین زمینی بوده است که در آن، انسانها زاده می شوند، می زیند و می میرند و آسمان نیز همین فضای گرداگرد زمین بوده است که منظومه شمسی و منظومه های بسیار و کهکشانی و موجودهائی هنوز به شناخت نیامده در آنند، نمی باید بنا بر سلیقه عرفانی و یا فلسفی و یا «علمی» تعریف دلخواه را به زمین و آسمان داد. دلیل آیه هائی که در باره زمین و آسمان و رابطه انسان با آنها سخن می گویند، می باید در خود آیه ها باشد و معنی آیه ها با آیه های دیگر اختلاف بیار نیابد با اصول راهنمای قرآن متناقض نباشد. دانستی است که هوبرت ریوز Hubert Reeves دانشمند اختر شناس فرانسوی در کتاب «زیباترین سرگذشت جهان» (۱۲) میگوید جهان قیافه نخستین خود را در طول تقریباً میلیاردها سال پس از بیگ بنگ همچنان حفظ میکند و کوچکترین تغییری در حالت پوره همگن آن روی نمیدهد. چهره ای که ما از جهان می شناسیم، همان چهره ای است که جهان در آن روزگار داشته است. جهان، با وسعت بیش از میلیاردها سال نوری، به غایت همگن است. همه جای آن آباد است. بیابان ندارد! حال با این توضیحات به سراغ اینگونه آیه ها می رویم:

۱. قرآن رابطه انسان با زمین و آسمانها و هر آنچه در آنها هستند را تغییر می دهد: زمین و آسمانها مسخر انسانند (۱۳). بنا بر این، همه باورهائی که انسان را مسخر جن و انس و نامرئیهای دیگر و ستاره ها و ... قرار می دادند و می دهند، فاقد اعتبار هستند. دلیل درستی این رابطه انسان با زمین و آسمانها نیز، بنا بر تعریف قرآن، در انسان است: عامل صلاح و فساد زمین انسان است (۱۴) و...

اما عقلی که ثنویت را راهنما و منطق صوری را روش می کند، از این آموزش بزرگ غافل می شود. نقش خود را در بجا آوردن حق طبیعت نسبت به عمران از یاد می برد و محیط زیست را ویران می کند. دیروز چنین می کرد. امروز چنین می کند و تا زمانی که رابطه خود را با زمین و آسمانها تغییر ندهد، چنین خواهد کرد. بر انسان است که رابطه قوا با محیط زیست را به رابطه آزاد تغییر دهد و پیش از آنکه کار از کار بگذرد، به عمران طبیعت بپردازد.

۲. و باز بر انسان است که حق طبیعت را با پرداختن به عمران آن ادا کند (۱۵). بر او است که بداند رعایت نکردن حق طبیعت محروم کردن خویشین از حقوق ذاتی است. چرا که حقوق مجموعه را تشکیل می دهند و رعایت نکردن یکی از آنها، رعایت نکردن همه آنها است (۱۶).

۳. قرآن حکمی را که دلیل صحت در خود آنست جانشین دو حکم دیگر می کند که باورهائی استوار و «علمی» بشمار بودند: بنا بر حکم اول، در عالم بیش از چهار عنصر وجود نداشت (برای مثال، فیلسوفان یونان چهار عنصر می شناختند و موجودات ذره بینی را نمی شناختند و زمین را ثابت می انگاشتند و...) و بنا بر حکم دوم، انواع خدایان واقعیت می داشتند و در عالم، وجود، موجودهائی واقعی تصور می شدند که زمان بر خیالی بودنشان شهادت داد و می دهد (از خدایان پرشمار تا پدیده های خیالی ساخته خرافه ها). تصدیق و یا تکذیب وجود پدیده ها در گرو شناسائی است. بر انسان است از تصدیق یا تکذیب جاهلانه باز ایستد (۱۷) و

۴. از آنچه بدان علم ندارد، پیروی نکنند (۱۸) و تا علم نجسته است نایستند. قرار دادن هر پدیده در «بقعه امکان»، خواه به چشم آید و یا به چشم نیاید، کاری است که عقل آزاد می کند. دلیل نیز در خود رهنمود است: علم انسان ناچیز است (۱۹) و هرگاه دانسته های خود را علم مطلق بیاتگارد، از رشد می ماند و آنگاه اوست که مسخر زمین و آسمانها می شود.

۵. ظن علم نیست (۲۰): دیدن صورت، دیدن تمامی واقعیت نیست. چنانکه به صورت، یک آسمان می بینیم با خورشید و ماه در روز و ستارگان در شب. اما این آسمان ژرفا دارد، نه یک آسمان که آسمانها است. در این باره نیز، هوبرت ریوز Hubert Reeves میگوید: کیهان بر حسب مراتب تقسیم بندی شده است این تقسیمات عبارتند از توده های کهکشانی متوالی، انبوه های اختر و تک ستاره ها. منظومه شمسی ما متعلق به کهکشانی است که شامل صدها میلیون ستاره است و بصورت صفحه ای مدور و به قطر ۱۰۰۰۰۰ سال نوری ظاهر میشوند. (۲۱)

۶. بنا بر این که قرآن بیان آزادی و روشی است که با بکار بردنش، انسانها آزاد می شوند و با یکدیگر رابطه آزاد برقرار می کنند و راست راه رشد را در پیش می گیرند، بکار انداختن استعدادها و یافتن دانشها کار انسانها است. از این رو، تصدیق ها و یا تکذیب های قرآن تنها نباید مخالف علم قطعی باشند.

۷. رابطه ای را قرآن میان انسان و پدیده های دیگر ایجاد می کند که فضای عقل او را باز و باز تر می کند. توضیح این که چون هستی آفریده مسخر او است، عقل او، در مقام علم جستن بر این هستی، می باید بر آن محاط شود. عقلی که بتواند بر هستی آفریده محاط شود، عقلی است که بتواند در مقام اندیشیدن، با هستی هوشمند این همانی بجوید. آن آزادی بی مثال که انسان را است، این آزادی است.

بدین قرار، همه آیه های پیرامون زمین و آسمان و انس و جن و... در متن و بطن پیامبری پیامبر (ص) قرار می گیرند. اهمیت رهنمودها وقتی بهتر دانسته می شود که در همین زمانه ما باوجود تهدیدهای ترسناکی که حیات محیط زیست را هدف قرار داده اند، عقول توجیه گر هنوز از این ۷ رهنمود و رهنمودهای دیگر غافلند. براستی، هیچ جهادی به بزرگی جهاد برای آزاد کردن عقل از اصل ثنویت و روش کردن منطق صوری نیست.

آیا آیه هائی که از زمین و آسمانها و شیطان و جن و انس سخن می گویند، با علم قطعی مخالفند؟ نخست بگوئیم که در این باره ها، علم قطعی و در مواردی علم نسبی نیز وجود ندارند:

● در باب خلقت آسمانها و زمین، یکی، به استناد نظریه «بیگ بنگ» آیه های قرآن را اعجاز می انگارد (۲۲) و دیگری آن را غیر علمی گمان می برد. اما تا ماه هشتم از سال ۲۰۰۸، کیهان شناسی (cosmologie) بر ساخت آسمان علم نجسته است (۲۳) و مواد بکار رفته در آن نیز، به تمامه، شناسائی نشده اند. ژرفای قابل مشاهده آسمان را ۴۳ میلیارد سال نوری بر آورد کرده اند. تنها در این حد دانسته وجود دارد که کهکشانیهای بسیار وجود دارند، تحول تدریجی انجام گرفته است و کیهان در انبساط است. از پیدایش و مرگ ستاره ها و شهابها اطلاعات اندکی در دسترسند.

بدین سان، آیه های قرآن در باره خلقت زمین و آسمانها، به علم قطعی ناموجود به کنار، با علم نسبی موجود نیز ناخوانی ندارد. به خصوص اگر به خاطر آوریم که در همه جامعه ها - و نه تنها نزد جامعه عرب روزگار پیامبر (ص) - عدد هفت، وقتی سخن از پدیده های بزرگ به میان است، کثرت معنی می دهد. چنانکه در ادب فارسی، عدد هفت در «از هفت دولت آزادم» و یا در «هفت اقلیم یک وجب زمین ندارم» و یا «در هفت آسمان یک ستاره ندارم» و... منحصر کننده سرزمین ها و دولتها و آسمانها به عدد هفت نیست. بلکه همه روی زمین و همه دولتها و همه آسمانها معنی می دهند.

یادآور می شود که هفت آسمان در قرآن را، فراوان آسمان نیز معنی کرده اند (۲۴).

● آیه ۲۷۵ سوره بقره در باره ربا خواران است. ندانستم از چه رو، مخبط شدنشان توسط شیطان، غیر علمی است؟ پیش از آنکه عصر سرمایه سالاری شود، مشکل بود انسان در یابد مخبط شدن انسانهایی که پول را خدا کرده و در بندگی او، از ویران کردن انسان و جاندار و محیط زیست، هیچ پروا نمی کنند، به چه معناست. اما امروز، دیگر چرا نباید دلیل صحت آیه را در خود آیه دید؟ از قرار، ناعلمی بودن امروزی آیه در مخبط شدن توسط شیطان است. اما صرف نظر از آیه های قرآن که در آنها رابطه انسان و شیطان تشریح شده اند، تأمل در همین آیه، به اهل خرد و عبرت این واقیعت را می آموزد که ربا یک رابطه قدرت است و هر رابطه قدرتی را عقل قدرت مدار برقرار می کند. هر اندازه این رابطه ویرانگرتر، عقل مشوش تر می شود. آیا نشنیده اید که مستبدها بتدریج مخبط و سرانجام دیوانه می شوند؟ اما به ترتیبی که توضیح دادم، نه بیان قدرت و نه خود قدرت بمتابیه رابطه قوا میان مسلط و زیر سلطه، بدون مجاز ساخته نمی شوند. مجاز، نوعی رابطه انسان با خارج از خود نیز هست. خارج از او، آن پدیده ذهنی و یا عینی که انسان بدان شکل ذهنی دلخواه خود را می دهد و می تواند شکلهای گوناگون به خود بگیرد و هر دم بشکلی بدر آید، شیطان است. بدین قرار، قرآن، با تغییر تعریف شیطان، انسان را از باورهای دست و پاگیر پیشین (به یاد آوردن دوران تفتیش عقاید در اروپا بسی عبرت آموز است)، آزاد می کند. توضیح این که این انسان است که در پی قدرتمنداری، به شیطان نقش می دهد و بسا شیطان خود را می یابد. (۲۵)

● در باب آیه ها پیرامون جن و انس، گوئیم: این سخن که چون خداوند وجودشان را تصدیق می فرماید پس هستند (۲۶)، دلیلی است که در بیرون از آیه ها قرار می گیرد و نپذیرفتنی است. می باید در پی شناخت شد و پدیده هائی که یافت می شوند دلیل صحت تصدیق قرآنی می شوند. چنانکه شماری از آفریده هائی که به چشم آدمیان نمی آیند، یافته شده اند و اینک می دانیم که وجود دارند. جن و انس و فرشته و پدیده هائی که در آسمانها بند شامل تمامی آفریده هائی می شوند که به چشم نمی آیند (قول پیامبر (ص)) و شناسائی همه آفریده که به چشم نمی آیند برعهده انسان است. انسان شماری از آنها را شناسائی کرده است. خود نیز نامرئی هائی را ساخته است. آفریده هائی که هنوز شناسائی نشده اند را می باید در بقعه امکان نهاد و موضوع علم قرار داد.

افسوس که مسلمانان قرآن را نه بر اصول راهنمای آن که بر اصل ثنویت و با استفاده از منطق صوری خوانده اند و می خوانند و رهنمودهای آن را بکار نبردند و نمی برند. وگرنه آن راست راه رشد که انسانها را از روابط قوا آزاد و برعلم بر کیهان و هر آنچه در او است، سرباز می کرد را مسلمانان در پیش می گرفتند و انسانها را بدین راه می خواندند. اینک که رابطه قرآن بمتابیه بیان آزادی را با علم شناسائی کردیم، می دانیم چرا نباید تصدیق و تکذیبهای قرآن را با نظریه های علمی سنجید. زیرا، نظریه ها علم قطعی نیستند و در معرض ابطال نیز هستند و نباید قرآن را در معرض تصدیق و تکذیب روزمره قرار داد. به این معنا که نباید قرآن را مانع رشد علمی گرداند و نیز نباید نظریه علمی را علم قطعی گرداند و بدین کار مانع رشد آن شد. زیرا دلیل هر حکم، هر تصدیق و هر تکذیب، می باید در خود آن باشد و نیز چون از معرفت دینی سخن بمیان است، ارزش گذاری (به و بهتر و بدتر و بدترین) نیز می باید در خود حکم و تصدیق و تکذیب باشد. با این روش است که اصل موازنه عدمی هم در نگاه به قرآن و هم در پیشبرد علم کاربرد پیدا می کند و راه را بر رشد انسان و آبادی طبیعت در آزادی و استقلال می گشاید.

مأخذها و توضیح ها:

۱ و ۱۱ - الون توفلر براینست که موج دوم (تمدن صنعتی) به پایان رسیده و موج سوم (انقلاب الکترونیک) تمدن جدید را جانشین می کند. او در کتاب موج سوم (ترجمه شهیندخت خوارزمی)، می کوشد راه صلح آمیز از تمدن صنعتی به تمدن جدید باز کند. به ترتیبی که برای مسائلی راه حل بجویند که تمدن صنعتی پدید آورده است. فصل بیست سوم کتاب، از لحاظ ایرانیان خواندنی است زیرا در این فصل، ایران را الگوی شکست «راه رشد»ی موضوع بحث قرار می دهد که تنها راه رشد گمان می رفت اما در ایران و در بسیاری از کشورهای جهان مسئله ها ساخت که راه حل می طلبند.

۲ - نگاه کنید به مقاله Modèle standard de la cosmologie سایت Wikipédia، L'encyclopédie libre

۳ - نگاه کنید به فصل عدالت در اصول راهنمای اسلام نوشته ابوالحسن بنی صدر. قرآن در آیه های بسیار می پرسد: آیا آنها که می دانند با آنها که نمی دانند برابرند؟ (سوره زمر، آیه های ۹ و ۲۹ و انعام، آیه ۵۰ و...)

۴ - قرآن، سوره اسراء، آیه ۳۶

۵ - علم از موضوع هائی است که بیشترین آیه های قرآن بدان ها اختصاص یافته اند. از این نظر که کار علم، شناسائی حق (= واقیعت آن سان که هست و حقوق ذاتی هر موجود زنده) است، علم به دین می رسد هرگاه دین بیان حق باشد. دلیل صحت آیه های قرآن که علم را شناسائی حق می شمارند، در خود این آیه ها است. چرا که به تجربه عملی، انسان در می یابد که علم از راه شناخت واقیعت و حق، به دین حق می رسد.

۶ - نگاه کنید به - L'esprit, Cet Inconnu نوشته Jean-e Charon. در پی انتشار کتاب، این فیزیک دان فرانسوی، کتاب های دیگری تألیف و انتشار داده است. از جمله، در کتاب Mort, voici ta défaite او توضیح می دهد که این بار دانش فیزیک است که بقای روح را محتمل می داند. هرگاه علم به بقای روح قطعیت پیدا کند، آنگاه می توانیم بگوئیم معرفت علمی به معرفت دینی باز رسیده است. و کتاب Les Lumières de l'invisible او بس عبرت آموز است برای آنها که از قرآن نیاموختند شناختن نامرئی ها.

- ۷ - نگاه کنید به صفحه ۴۶۳ کتاب مغز متفکر جهان شیعه امام جعفر صادق (ع) تحقیق مرکز مطالعات اسلامی استراسبورگ، ترجمه ذبیح الله منصوری، چاپ نهم. و نیز در باره اثر اشعه ماوراء بنفش در بیمار شدن، نگاه کنید به سایت آفتاب حقیقت.
- ۸ - کیهان شناسان موادی را که در پدیده های کیهان بکار رفته اند را عبارت می دانند از
- ماده معمولی (اتم، مولکول، الکترون و...) که بمیزان ۵ درصد در ترکیب کیهان سهم دارد.
 - شکل دیگری از ماده که ماده سیاه و یا ماده تیره خوانده می شود. که از ماده معمولی پدید نیامده است. از اجزائی ترکیب شده است که هنوز بدرستی شناخته نیست. این ماده بمیزان ۲۵ درصد در ترکیب کیهان شرکت دارد.
 - نوع دیگری از انرژی که طبیعت آن بدرستی شناخته نیست. که انرژی سیاه خوانده می شود و بمیزان ۷۰ درصد در ترکیب کیهان سهم دارد. میزان این انرژی احتمال می رود در کیهان ثابت باشد.
 - تشعشع الکترومغناطیک، بطور عمده به شکل بن یک نواختی از فوتون ها فرآورده مرحله ای که در آن کیهان داغ و متراکم بوده است.
- بن کیهانی تریبنوس که هنوز اطلاع مستقیم از وجود آن در دست نیست و بطور غیر مستقیم ترصد شده است.
- **fond cosmologique d'onde gravitationnelles** که نه مستقیم و نه غیر مستقیم شناسائی شده است.
- ضد ماده که در گذشته به اندازه ماده وجود داشته است و اینک بسیار کم از آن وجود دارد.
- ۹ - Modèle standard de la cosmologie
- ۱۰ - صفحات ۱۲۱ تا ۱۳۵ جلد اول کتاب **Michel Foucault, Histoire de la sexualité**، انتشارات Gallimard
- ۱۲ - زیبا ترین سرگذشت جهان نوشته **Hubert Reeves**، ترجمه دکتر هوشمند کرمان، چاپ ۱۳۷۶، صفحه ۵۲
- ۱۳ - قرآن، سوره لقمان، آیه ۲۰ و بقره آیه ۲۷۵ و ...
- ۱۴ - قرآن، سوره روم، آیه ۴۱
- ۱۵ - قرآن، سوره هود، آیه ۶۱
- ۱۶ - نگاه کنید به فصل حقوق بشر از کتاب انسان، حق، قضاوت و حقوق انسان در قرآن، نوشته ابوالحسن بنی صدر و نیز خاصه های حق صفحات ۱۲۱ و ۱۲۲ همان کتاب
- ۱۷ - قرآن، سوره های آل عمران، آیه ۶۶ و نساء، آیه ۱۷۱ و نور، آیه ۱۵ و ...
- ۱۸ - قرآن، سوره اسراء، آیه ۳۶
- ۱۹ - قرآن، سوره اسراء، آیه ۸۵
- ۲۰ - قرآن، سوره های نساء، آیه ۱۵۷ و حجرات، آیه ۱۲ و نجم، آیه ۲۸ و
- ۲۱ - زیبا ترین سرنوشت جهان صفحه ۵۱
- ۲۲ - نگاه کنید به مقاله ها زیر عنوان «معجزه قرآن در مورد جو زمین در سایت آفتاب و «معجزه قرآن در باره آسمان» در سایت مقالات علمی.
- ۲۳ - نگاه کنید به مقاله **Cosmologie** در سایت **Wikipédia**
- ۲۴ - نگاه کنید به مقاله احمد تفضلی در سایت **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**
- ۲۵ - قرآن، سوره های نساء، آیه های ۳۸ و ۷۶ و ۱۱۷ و اعراف، آیه های ۳۰ و ۲۰۰ تا ۲۰۲ و زخرف، آیه ۳۶ و ...
- ۲۶ - نگاه کنید به فصل جن در کتاب **نگاهی به قرآن از سید علی اکبر قریشی**.